

چالش‌های نظری فراروی انقلاب اسلامی (۱)

گفتگوی حاضر حاصل مباحث چند ساعته‌ای است که در تاریخ ۲۷/۸/۸۳ با حضور اساتید محترم آقایان دکتر محمد علی فتح‌اللهی عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و رئیس مرکز اسناد فرهنگی آسیا، جناب حضرت الاسلام والمسلمین آقای داوود مهدوی زاهدان عضو تحقیقاتی گروه اندیشه‌سیاسی اسلام پژوهشگاه مذکور و محقق و نویسنده‌ی تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر و آقای دکتر مظفر نامدار رئیس گروه علوم سیاسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی برگزار گردید. اداره این گفتگو به عهده آقای دکتر نامدار بود و ماحصل مباحث نیز برآیند سوالات زیری بود که تعدادی از آنها عبارتند از:

- ۱- مراد از چالش‌های نظری در حوزه‌ی نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی چیست؟
- ۲- آیا انقلاب اسلامی یک پدیده‌ی محلی و بومی است یا یک پدیده‌ی فرامنطقه‌ای و جهانی؟
- ۳- آیا انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب سنتی، مدرن، یا یک انقلاب پسا مدرن است؟
- ۴- آیا انقلاب اسلامی علیه مدرنیته و منطقت‌گرایی بود یا علیه مدرنیسم و ایدئولوژیهای آن؟
- ۵- عده‌ای هم معتقدند که انقلاب اسلامی در حوزه‌ی نظریه پردازي و نظام سازی قبل از آنکه علیه چیزی باشد در پی اثبات تواناییهای دین در حوزه‌ی اجتماعی بود بنابراین نتیجه‌ی انقلاب بطور طبیعی علیه نظم فکری و سیاسی موجود بود.
- ۶- آیا در انقلاب اسلامی ما باغایبی جهان شعول رو برو هستیم یا خیر- یعنی آیا در

نظریه انقلاب اسلامی، تاریخ با تمام عظمتش درگیر است یا فقط بحث از مذهب خاص می‌باشد؟ و مراد از آزادی و استقلال، آزادی و استقلال مردم ایران است نه جهان؟^۷ چرا دین و نهادهای دینی در انقلاب مشروطه هنگامی که جامعه‌ی ایران نسبت به جامعه‌ی پهلوی، یک جامعه‌ی کاملاً سنتی و روستایی بود نتوانست قدرت سیاسی را بدست بگیرد ولی در انقلاب اسلامی با وجودیکه جامعه یک جامعه متجدد و امروزی بود و نظام حاکم هم یک نظم مدرن بود، دین نتوانست قدرت سیاسی را بدست بگیرد و یک نظام سیاسی مبتنی بر شریعت پایه‌ریزی نماید؟ آیا این مسئله نشان می‌دهد که کارکرد دین در جامعه مدرن و پیشرفته به مراتب مؤثرتر از یک جامعه غیر پیشرفته است؟

نامدار . بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع گفتگو چالشهای نظری فرا دینی انقلاب اسلامی است. در حوزه بحث چالشهای نظری مباحث زیادی داریم. اولین سؤالی که در این حوزه مطرح است این هست که: ما وقتی از چالشهای نظری صحبت می‌کنیم مراد از چالشهای نظری در حوزه‌ی نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی چه می‌تواند باشد؟ بحث را از آقای دکتر فتح‌اللهی آغاز می‌کنیم:

فتح‌اللهی: بسم الله الرحمن الرحيم هر تحول و هر پدیده اجتماعی طبیعتاً می‌تواند در ابعاد و حوزه‌های نظری هم تحلیل شود. انقلاب اسلامی هم، با آن عظمتی که دارد طبیعتاً در جنبه‌های نظری قابل تحلیل و بررسی است. وارد حوزه نظری که می‌شویم انقلاب را از جهات متعددی می‌توانیم تحلیل کنیم و همین معنا باعث می‌شود که اختلاف نظرها و چنگدانی‌ها در این بحث پیدا شود. اولاً انقلاب اسلامی با گذشته تاریخی ملت ایران قابل سنجش و مقایسه است و بالاخره باید نسبت خودش را با گذشته تاریخی تبیین و تعیین کند از طرف دیگر مسئله جهان غرب و پدیده‌ی "مدرنیسم" و "مدرنیزاسیون" فرا دینی انقلاب اسلامی است و یک عرصه دیگری است که نسبت جمهوری اسلامی با آن را باید سنجید و تعریف کرد. مطلب سوم هم مربوط می‌شود به آینده‌های جهان، آینده‌ای که ما با آن مواجه هستیم. مسائلی چون جهانی شدن و یا بحث‌هایی چون "پست مدرنیسم" که مطرح شده است، جمهوری اسلامی را به چالش می‌طلبد که جایگاه خود و نسبت خود را با اینها تعریف کند.

علاوه بر این سه محور، یک محور بسیار جدی دیگر است و آن عبارت است از پیام صدر اسلام، پیام آسمانی قرآن کریم، پیام بعثت یک حقیقتی است که برای طول تاریخ چه در

گذشته و چه در آینده حضور دارد و هر مسلمانی باید بالاخره نسبت خودشان را با آن تعریف کنند. جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی نیز باید در این مرحله نشان دهد که چه رابطه‌ای می‌تواند با پیام بعثت داشته باشد. این چهار بعدی که ذکر شد عرصه‌هایی است که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را در حوزه نظری به بحث و چالش می‌کشد. در واقع جمهوری اسلامی باید در حوزه نظری نسبتش را با این چهار مسئله مهم و چهار عرصه روشن کند. طبیعتاً تبیین نظریه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از دیدگاه‌های مختلف صورت می‌گیرد؛ یعنی مخالفین، موافقین و با جریانهای بی‌تفاوت نسبت به انقلاب در تحلیل نظریه انقلاب اسلامی و تحلیل نظام جمهوری اسلامی نقطه نظرهای مختلف و بعضاً متناقضی را دارند. این چهار حوزه تحلیلی از یک طرف و ویژگیهای تحلیلی کران از طرف دیگر باعث می‌شود که ما با عرصه بسیار جنجالی و پرشوری از نظریه‌پردازی نسبت به انقلاب اسلامی مواجهه شویم و خود انقلاب اسلامی هم در واقع با عرصه‌های وسیعتری مواجه خواهد شد که باید نسبت خودش را با آنها تبیین و تحلیل کند.

تصور می‌توانم از فضای چالشهای نظری انقلاب اسلامی ارائه بدهم چنین است:

نمادار: آقای دکتر حضرتعالی نظر دارید که عظمت انقلاب اسلامی در دورانی که پشام

عصر حاکمیت یا سلطه‌ی مطلقه‌ی مدرنیسم بر فرهنگ و تمدن بشری علی‌الخصوص در حوزه‌های سیاسی مطرح است، برآستی انقلاب اسلامی می‌تواند نظریه‌های موجود در عرصه‌ی نظام‌های سیاسی و تئوریهای انقلابی را که الان در دنیا به تعبیر غربی‌ها «هژمونی» دارد به چالش کشد؟

یعنی آیا، ما آن عناصر پر قدرت نظری را هم در الگوی نظریه‌های انقلاب و هم در الگوی نظریه‌های نظام سیاسی در ارکان نظری انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی می‌بینیم که بتواند این نظریه‌ها را به چالش کشد؟ چون عده‌ای معتقدند بطور کلی این چالشهایی که ما مطرح می‌کنیم ساخته ذهن ماست و واقعیت خارجی ندارد. یعنی نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی هیچ شاخصه‌ای ندارد که بتواند این نظریه‌های جهانی را به چالش کشد. نظر حضرتعالی در این رابطه چیست؟

فتح الهی: ادبیات موجود در رابطه با انقلاب اسلامی که در عرض بیست و پنج سال

اخیر چه در داخل ایران و چه در خارج مطرح شده نقطه نظرات مختلفی را بیان کرده‌اند

بعضی‌ها گفتند: انقلاب اسلامی یک حرکت مدرن است و در مسیر مدرنیسم حرکت می‌کند. عده‌ای هم گفتند: که یک حرکت سنتی و ضد مدرن است. انواع و اقسام نقطه نظرات را طرح کرده‌اند. همین نقطه نظرات مختلف و ادبیات وسیع نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی نظریات مدرن را به چالش کشیده است یعنی اگر یک واقعه سطحی و غیرقابل توجهی بود این ادبیات وسیع را نمی‌توانست بدنبال خود داشته باشد.

نامدار: شاخصه‌های این ادبیات چیست؟

فتح‌اللهی: در واقع همه سعی می‌کنند که به نوعی ماهیت انقلاب اسلامی را بشناسند و بشکافند. چون احساس می‌کنند یک پدیده‌ی مهم و ناشناخته‌ای است، تا این شناخته نشود امکان تجزیه و تحلیل و تبیین آن وجود ندارد. در واقع همه می‌خواهند به نوعی نسبت خود را با انقلاب اسلامی بیان کنند. یعنی تا شناخته نشود و نسبتها معین نشود در تحلیل آن دچار مشکل خواهیم شد. سعی در شناخت ماهیت انقلاب اسلامی یک معضل شده است برای همه. انقلاب اسلامی باعث شده است که تحقیقات وسیعی راجع به گذشته ایران نیز انجام بگیرد. این تحقیقات به نوعی به هدف ریشه‌یابی انقلاب اسلامی برسی کردند. به دوره‌ی صفویه و این دوره را مورد مطالعه قرار می‌دهند. تحقیقات راجع به صفویه بعد از انقلاب اسلامی پشتت افزایش پیدا کرده است. این تحقیقات جهشی در دنیا، دلیلی جز انقلاب اسلامی ندارد. یا رجوع به نقش دین در تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی، خیلی وسیع شده است. اینها نشان دهنده‌ی این است که یک موضوع، ناشناخته‌ای فراروی اندیشمندان است و همه به نوعی تمایل دارند این پدیده‌ی ناشناخته را بشناسند و تحلیل کنند. بنظر من این ادبیات با این مشخصه نشان می‌دهد که پدیده‌ی مهمی بوجود آمده است. در واقع آن چالشی که مورد نظر ماست و مطرح می‌شود تحقق پیدا کرده است. هر چند که «هژمونی» غالب مدرنیسم هم در غرب به نوعی دارد زیر سوال می‌رود. شاید آن فرمایشی هم که شما فرمودید یعنی بر اینکه سلطه‌ی کامل مدرنیسم بر نظریات سیاسی و اجتماعی است شاید عده‌ای مدعی باشند که الان در غرب هم این هژمونی را نداریم. مخصوصاً این ادعا را می‌توان در نقدهایی که بر مدرنیسم زده می‌شود به خوبی مشاهده کرد. در هر صورت فعلاً بحث ما چالشهای مدرنیسم در خود غرب نیست. در انقلاب اسلامی، صرفنظر از اینکه بعضی‌ها خود این انقلاب را یک حرکت مدرن تلقی کرده‌اند، اما انقلاب اسلامی ابعاد مختلفی دارد که در مجموع

نظریه‌های غربی مدرن را به چالش می‌کشد.

نامدار: جناب آقای مهدوی زادگان همان سوالی که از آقای دکتر فتح‌اللهی پرسیده شده معطوف به نظر و پاسخ حضرتعالی هم هست. امیدوارم این بحث را از حالت کلی‌گویی خارج کرده و جزئی‌تر وارد بحث شوید. وقتی بحث از چالش نظری در حوزه نظریه‌های انقلاب و نظام سیاسی می‌کنیم از آنجا که هر نظامی از درون نظریه‌ای خارج می‌شود، سوال اینجاست که نقطه عزیمت آن چالش که تصور می‌کنیم غیر از آن حرفه‌ای است که الان توسط فرهنگهای رسمی و غالب مثل مدرنیته و مدرنیسم و مدرنیزاسیون زده می‌شود در دیدگاههای طرفداران دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی با تکیه بر باورهای دینی و پیروان حکومت اسلامی چه می‌تواند باشد؟ یعنی در انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی چه حرف جدیدی مطرح شده که انسان احساس کند یا نظریه‌ها و نظامهای تکراری سر و کار ندارد و راهی را که می‌رویم همان راههای رفتن غربیها و غربگرایان نیست.

مهدوی زادگان: بسم الله الرحمن الرحیم، من ابتدا باید عرض کنم وقتی چالش مطرح می‌شود دو تصور از آن در ذهن وجود دارد:

یکی به معنای این است که انقلاب اسلامی جهان و اندیشه و قالبهای حاکم بر جهان را به چالش می‌کشد و در پی تفسیر قواعد، اصول، باورها و ارزشهای حاکم بر جهان است. به عبارتی دیگر مدعی است که نظم حاکم بر جهان نظم کهنه، پوسیده و تاغادلانه است و ضرورت دارد هم در حوزه‌های نظری و هم از عینیات و حوزه‌های عمل دیدگاه جدیدی حاکم شود. بنابراین در این نظریه، جهان گرفتار انقلاب اسلامی می‌شود و بخشی از دغدغه‌های عینی و ذهنی آن مسئله انقلاب اسلامی است.

تصویر دیگری که از چالش می‌توان ارائه داد برعکس این دیدگاه است. آن تصویر معتقد است که جهان بگفته‌ای رفتار می‌کند که انقلاب اسلامی به عنوان یک واقعه‌ای خلاف این قاعده و رفتار، درگیر این جهان می‌شود و این جهان، انقلاب اسلامی را مشغول خودش می‌کند. در نتیجه، این دو معنا از چالش را باید در همان ابتدای بحث از هم تفکیک کنیم. بنظر من در این بحث خوب است که ما یک تصویر کلی داشته باشیم و در این تصویر کلی می‌شود وارد مقوله‌های مربوط به هر دو چالش شد.

به نظر من تا یک ایده و نظریه‌ای ظهور و بروز پیدا نکند نمی‌تواند دغدغه ساز و چالش برانگیزاننده باشد. وقتی که ظهور پیدا کرد می‌توان گفت که این یک پدیده‌ی جدیدی است که وارد عرصه شده است. این عرصه هم عرصه‌ای نیست که از قبل زمینه‌های ظهور این پدیده‌ی

جدید نباشد - این عرصه ، عرصه‌ای هست که تمام پدیده‌هایش و همه‌ی اشیاء اش توسط گرایش‌ها و نظریه‌های دیگری از قبل تعریف شده و جایگاه هر کدام از پدیده‌ها در این تعریف مشخص است- در چنین دنیای به ظاهر استناداری که همه‌ی اشیاء و پدیده‌های آن در جای خود قرار داده شده و کارکردی که برای آنها مشخص شده‌اند را انجام می دهند ، ناگهان پدیده‌ی جدیدی به نام انقلاب اسلامی وارد این عرصه می شود که از جیس این فضا ، این ساخت و محصولات ممتاز شده‌ی آن نیست -

نمادان چرا می فرمائید از جیس این فضا و این ساخت و محصولات ممتاز شده‌ی آن نیست ؟!

مهدوی زادگان: وقتی ما وارد تفصیل ماهیت انقلاب اسلامی می شویم می بینیم هم این ماهیت و هم شیوهٔ نقشی که دارد در این بستر ایفا می کند همسازی و سنخیت با استانداردها و نقش های از پیش تعیین شده‌ی این میدان ندارد نظریه پردازان ، پایه گذاران ، سیاست گران ، بازیکنان این عرصه‌ی استنادار شده مشاهده می کنند یک بازیگر جدید ناگهان وارد صحن شده که از نسخ محصولات آنها نیست ، بدیهی است که در جهانی که نقشهای آن از قبل توسط جریانهایی که خود را حاکم المطلق این جهان می دانند تعریف شده ماهیت نحوه‌ی این تعریف فعلاً موضوع بحث مانیت است و کسی اجازه‌ی خروج از این قواعد از پیش تعیین شده را ندارد - صرف وجود این پدیده‌ی ناشناخته و نامساز به منزله چالش هست - حتی اگر پدیده جدید بازیگر فعال و ماهر نباشد چه برسد به پدیده‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی که خود را بازیگر فعال و ماهر نیز معرفی می کند ، انقلاب اسلامی زیر بار تعاریف رسمی و ابطال ناپذیر مفاهیم ترفته و نمی رود و این اولین چالش بزرگی ساختار که جهان را فرا روی انقلاب اسلامی قرار می دهد پس اولین چالش بزرگ ساختار شکنی در تعریف مفاهیم هست ، انقلاب اسلامی تعاریف موجود را در اغلب حوزه‌های سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی بهم می زند - این بزرگترین و مهمترین چالش در ساخت نظری است - انقلاب اسلامی حتی تعاریف مسلط در حوزه پدیده‌ی انقلاب را که زیر سلطه‌ی تفکرات چپ مدرنیسم بود ، در هم می ریزد و با طرح نظریه‌ی انقلاب اسلامی یک تعریف جدیدی از انقلاب ارائه می دهد -

نمادان: عبارت دیگری حضرتعالی می فرمائید که چالش بزرگ نظری انقلاب اسلامی از نظم موجود ، ساختار شکنی در تعاریف مفاهیم رسمی است ؟

مهدوی زادگان: دقیقاً ساختار شکنی در مفاهیم و عبارتی دیگر شالوده شکنی در تعاریف رسمی از مفاهیم - مبانی و بسترهای آن است - چون این بستر روی همین مبانی، ایده‌ها و پیش‌فرضهائی که سالیان سال الفاء شده، پایه ریزی گردیده است. انقلاب اسلامی در ساخت نظری این مبانی، بسترها و تعاریف رسمی آنرا مورد سؤال قرار داده است.

چالش بزرگ دیگری که انقلاب اسلامی در کنار شالوده شکنی و ساختار شکنی تعاریف مفاهیم رسمی مطرح می‌کند، تردید در ایفای نقش شای از پیش تعریف و تعیین شده است. نقش‌هایی که انقلاب اسلامی تعریف می‌کند غیر از نقش‌هایی است که در بستر موجود و رسمی تعریف می‌شود.

نامدار: این بحث را اگر حضرت‌عالی عینی تر کنید مفید است. یعنی بفرمائید مراد شما از تردید در ایفای نقش‌های از پیش تعریف و تعیین شده چیست؟

مهدوی زادگان: عینی‌ترین تعریفی که می‌توان لمس کرد تعریفی است که انقلاب اسلامی از مقام، شأن، منزلت و جایگاه انسان در هستی و جامعه ارائه می‌دهد. این تعریف یک تعریف معنوی و ناظر به ساخت متنوع انسان است. دیدگاه‌های انقلاب اسلامی رابطه‌ی انسان با هستی و خالق هستی را یک رابطه‌ی طولی و بسیار وسیعتر و گسترده‌تر از تعاریف رسمی حاکم در اومانیسم غربی می‌داند.

نامدار: ممکن است روش‌تر تفاوت انسان در تعاریف رسمی غرب و تعاریف انقلاب اسلامی را بیان کنید؟

مهدوی زادگان: تعاریف رسمی حاکم در غرب که بعنوان تعریف مسلط و انحصاری «مردم‌پسندی» پیدا کرده است، انسان را تابع دنیا می‌برد. محدوده انسان همین ساخت دنیوی است و فراتر از این ساخت دنیوی نه حقی برای انسان هست و نه تکلیفی. اصولاً چیزی فراتر از این ساخت دنیوی برای انسان دیده نمی‌شود بنابراین «انسان غربی یک انسان تک-ساختی است».

نامدار: تعاریف رسمی غرب، چیزی فراتر از ساخت دنیوی برای انسان نمی‌بیند یا اینکه می‌بیند ولی برای آن برنامه‌ای ندارد؟

مهدوی زادگان: هر دو وجه‌اش ممکن است درست باشد. چون یک طیف همساز در اومانیسم غربی وجود ندارد. بعضی‌ها نمی‌بینند، بعضی‌ها انگار می‌کنند. بعضی‌ها هم

معتقدند که انسان وظیفه‌ای جز همین ساخت دنیوی ندارد و رابطه‌ای با دیگر ساخت‌ها ندارد. یعنی در واقع آمده‌اند این رابطه را قطع کرده‌اند. در غروب نقش‌های سیاسی، اجتماعی، خانوادگی، اخلاقی و اقتصادی براساس این تعریف از انسان تعیین می‌شود.

اما انقلاب اسلامی تعریفی که از انسان ارائه می‌دهد بر این اساس هست که انسان را یک موجود تک‌ساحتی نمی‌داند. او را محدود به همین زمان و مکان تحلیل نمی‌کند. برای انسان یک نقش «فرا این زمانی» و «فرا این مکانی» نیز قابل است.

نامدار: حضرت آقای مهدوی زادگان وارد این بحث تشویم چون خود این بحث یکی از مباحث بسیار مهمی است که دوست نداریم به شکل ناقص مطرح شود و می‌طلبید که انشاءالله در گفتگوهای دیگر مفصل بدان پرداخته شود.

اگر دامنه بحث را به این سمت هدایت کنیم که در همین ایفای نقشی که سطر چالش بزرگتری بین نظریه انقلاب اسلامی و نظریه‌های رسمی حاکم بر جهان است آیا می‌توانیم علاوه بر تعریف نقش انسان به تعاریف نقشهای دیگری چون انسان یا تاریخ، انسان یا جامعه، انسان یا طبیعت و مباحثی شبیه به این نیز برسیم؟ یعنی آیا در تعریف این نقشها، باز هم ساختار شکنی و شالوده شکنی در تعاریف رسمی وجود دارد؟ و آیا انقلاب اسلامی از این زاویه نیز نظم ابطال ناپذیر حاکم را به چالش می‌کشد؟

مهدوی زادگان: تحقیقاً شالوده‌شکنی‌ها و ساختار شکنی‌های انقلاب اسلامی در ساحت نظریه‌های رسمی حاکم به حوزه‌های تاریخ، جامعه، طبیعت و سایر مباحث دیگر نیز کشیده می‌شود. جامعه در این تعریف جدید دیگر بستر اعمال حاکمیت مطلق انسان، اعمال قدرت مطلق و مباحث دیگری که امروزه در انسان شناسی و روانشناختی سیاسی مطرح هست، نمی‌باشد. جامعه محل پرورش، رشد، تربیت و ارتقاء همه‌ی گروه‌های انسان است نه انسانهای حاکم و قدرتمند. یعنی در تعریف انقلاب اسلامی مسئولیت فقط متوجه انسان نیست متوجه جامعه نیز می‌باشد.

این دیدگاه وقتی در تعاریف ساحت انسانی رسمی تردید کند، بدیهی است که دامنه‌ی این تعاریف، تردیدها به نهادها و نسبت انسان یا این نهادها و از آنجا به نقشها نیز کشیده می‌شود. ملاحظه می‌شود که دامنه‌ی چالش‌های انقلاب اسلامی با تفاسیر رسمی و تعاریف مسلط چقدر گسترده و عمیق است.

این چالشی است که انقلاب اسلامی در حقیقت جهان را درگیر آن می‌کند.

نامدار: یعنی چالشی است که انقلاب اسلامی با جهان دارد؟ و می‌خواهد نظم موجود را مورد تردید قرار دهد و مدعی است که هیچ دلیل عقلی و تاریخی برای پذیرش بی‌چون و چرای این نظم از پیش تعیین شده نداریم؛ زیرا چنین نظمی بطور کلی مغایر با اصل آزادی و اختیار انسانی است که یک اصل دینی و اسلامی است؟

مهدوی زادگان: دقیقاً همین طور است که می‌فرمائید؛ این چالشی است که انقلاب اسلامی با نظم موجود دارد و ...

نامدار: استدعا می‌کنیم این بحث را هم‌چنان داشته باشیم؛ چون ظاهراً حضرتعالی می‌خواهید بروید سر بحث دیگر؛ یعنی چالش که جهان با انقلاب اسلامی دارد؟ از آنجایی که این بحث یکی از مباحث مهمی بود که کمتر در حوزه‌های نظریه‌های سیاسی و اجتماعی روی آن تأکید شده است می‌خواهم همین بحث را خدمت آقای دکتر فتح‌اللهی داشته باشیم؛ یعنی آن فضایی را که شما در این بحث گشودید خوب است که نظر اساتید دیگر نیز مطرح شود؛ جناب آقای دکتر فتح‌اللهی به آقای مهدوی زادگان معتقدند که در حوزه چالش‌های نظری انقلاب اسلامی دو کار بزرگ کرده است:

۱- شنالوده‌شکنی در «تعاریف رسمی مفاهیم» در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی با توجه به اینکه نزدیک به دویست تا سیصد سال هست که غرب پایان تفکر را در تعریف مفاهیمی چون آزادی، مدل نظام سیاسی، دموکراسی، حقوق بشر و امثال‌ثالث اعلام کرده و مدعی است که تعاریف ارائه شده از مفاهیم مذکور غیر قابل تردید و ابطال ناپذیرند و همانطوریکه می‌بینیم، تعاریف فرهنگهای دیگر از این مفاهیم را به رسمیت نمی‌شناسند؛

۲- ساختار شکنی در تعاریف نقش‌های انسان نسبت به خود، جامعه، تاریخ با طبیعت و خالق هستی و مفهوم تاریخ، جامعه، طبیعت و انسان و سایر نقش‌هایی که بیانگر طبیعت و مقام انسان در هستی است؛

دیدگاه جنابعالی در این رابطه چیست؟ آیا علاوه بر موارد مذکور ما می‌توانیم منزلت و شأن دیگری برای جمهوری اسلامی در جهان استاندارد شده «مدرنیسم» قابل باشیم یا اینکه حضرتعالی بحث را از زوایای دیگری تحلیل می‌فرمائید؟

فتح‌اللهی: من تعبیر اصلاح کردن را بیشتر می‌پسندم؛ یعنی در مورد تعریفها و مفاهیم رایج سیاسی اجتماعی در دنیای معاصر، انقلاب اسلامی به یک نوع اصلاح دست زده است؛ تغییر شاید میانی خاص خودش را داشته باشد؛ من اصلاح را از این جهت می‌پسندم که این

تعاریف در غرب اولاً بعضی وقتها واقع بینانه نبودند و نوعاً ذهنی بودند. انقلاب اسلامی تعاریف واقع بینانه‌تری از این مفاهیم ارائه کرد.

نامدار: یعنی حضرت‌تعالی می فرماید انقلاب اسلامی ساختارهای تعاریف را حفظ کرد؟

فتح‌اللهی: همان ساختارها را هم واقع بینانه طراحی می کند. وقتی تعاریف مفاهیم واقع بینانه تعریف شوند و دینی، نوعاً ساختار هم اصلاح می شود. بنابراین بنظر من اصلاح در تعاریف رسمی شاید گویاتر باشد و تعاریف جدیدی را هم در عرصه‌های جدید فراروی جهان باز کرده است.

نامدار: آقای دکتر این بحث را می توانید کمی عینی تر کنید؟

فتح‌اللهی: مثلاً در همین بحث جهانی شدن و جهان شمولی، انقلاب اسلامی بی‌نفسه خودش پذیردهای است که جهان شمول است. پیام جهانی دارد و نشان داده که چگونه می شود فرامشی عمل کرد. چون پیام انقلاب اسلامی فراگیر شده و فراتر از مرزهای ایران، بخشی از جهان را تحت تأثیر قرار داده است. تاکنون نداشتیم پیامی که بتواند با این وسعت و شدت در جهان منتشر شود و مستمع پیدا کند و تبدیل به یک حرکت فرامشی شود. ما در روابط بین‌الملل این مباحث را داشتیم. اما پیامها، پیامهای ملی بوده است بندرت پیامها جهانی بود. در حالیکه انقلاب اسلامی پیام جهانی داشته و این به نوبه خودش عرصه‌ی جدیدی است.

عرصه‌ی مدرنیسم عرصه‌ی ملی‌گرایی است. در عرصه‌ی کشور ملت تعریف شده است.

نامدار: اما شعار مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون که یک شعار جهانی است؟

فتح‌اللهی: جهانی بودن به این معنا است که قابل‌الگوبرداری برای جهان است. یعنی همه بیایند و ملی‌شده و به مفهوم ملیت توجه کنند. مدرنیته می‌گوید همه بیایند و کشور ملت تشکیل دهنده درست است که پیام به همه‌ی جهان صادر می‌کند ولی ما حاصل پیام این است که همه بیایند و واحد دولت ملت تأسیس کنند.

نامدار: اما مدرنیته در آنجایی که در حوزه‌ی نظم سیاسی و سامان اجتماعی مدعی است مدل لیبرال دموکراسی مدل پایان تاریخ است و همه‌ی ملتها باید این مدل را به عنوان یک الگوی برتر بپذیرند. چگونه ما دیدگاه حضرت‌تعالی قابل‌تحلیل است؟ نظریه‌ی مؤسسه‌ی لیبرال دموکراسی فراتر از دیدگاه دولت ملی است زیرا ملتها را دعوت می‌کند که با هر گرایش، انگیزه و آرمانی این برتری را بپذیرند.

فتح الهی: این دعوت بر اساس فردیت شکل گرفته است. فردگرایی چگونگی می تواند حالت جهان شمولی داشته باشد؟ یعنی بحث این است که همه به اصالت فردیت خودشان واقف شوند. اگر شعار جهانی می شود در همین حد است. پیام برای جهان است اما نتیجه‌ی پیام مستحیل شدن در فردیت است. دعوت مدرنیته دعوت به شناخت فردیت خود است. دعوت به خود انسانی است. آزادیهای فردی، مالکیت و... اینکه پیام قابل صدور است فرق می کند یا اینکه می خواهد به پیام هویت جهانی بدهد. پیام اگر چه ممکن است به جهان صادر شود اما خود پیام ماهیت جهانی ندارد. در حالیکه انقلاب اسلامی یک هویت جهانی را به ارمغان آورده است. یعنی انقلاب اسلامی یک قضای جدیدی را ساخته که همه‌ی جهان در آن شریک هستند. یا انقلاب اسلامی یک احساس دینی در همه‌ی جهان پیدا شده و باعث شده که همه یک احساس وحدتی را در سطح جهان حس کنند و این احساس وحدت احساس اشتراک در دین است. این احساس که از انقلاب اسلامی ناشی شده در مدرنیته وجود ندارد. مدرنیته همه را به فردیت دعوت می کند و فردیت یعنی دیدن خود و گسست از دیگران. اگر چه دعوت همگانی است اما جهت دعوت تمرکز در فردیت است. پیام انقلاب اسلامی پیام خروج از فردیت و آزادی به جمع داشتن است. فرائز از ملیت فکر کردن و زندگی کردن است.

نامدار: اما اینکه حرف جدیدی نیست. این شعارها قبلاً در تفکرات «جهانی وطنی» مطرح شده است در حوزه امپراتوری یونان و روم در شعارهای اپیکوریان، رواقیان و کلیسیان هم این شعار را داشتیم. شعار آنها نیز شعار جهانی فارغ از رنج و درد بود. آنها هم نظریه دولت جهانی و جهان وطنی را بر نظریه دولت شهری ترجیح می دادند. پیام اینها هم پیام جهانی بوده و مستمسک توسعه طلبی های امپراطوری روم. بنابراین اگر سطح تحلیل را در این محدوده تقلیل دهیم این حرف جدید و نظریه‌ی جدیدی نیست. نمی توان ادعا کرد که جمهوری اسلامی ساختار شکنی کرد.

فتح الهی: هر پیامی در گذشته آثار و نشانه‌هایی دارد. ما هر سخنی را طرح کنیم طبیعتاً در گذشته‌های دور میتوان رگه‌های همین سوالها را پیدا کرد. اما انسانهای جدید یعنی انسانهای چند صد سال اخیر، بر اساس فردیت و ملیت خود زندگی کردند. جمهوری اسلامی از این دوره ممتاز است. ممکن است که در دوره‌ی یونانی و رومی حرفهای آنها شباهتی با حرفهای ما داشته باشد اما لفظاً آنقدر دور هست که سرتوشت ما را نمی توان با آن لفظاً گره زد. سرتوشت ما با همین پانصد - ششصد سال اخیر گره خورده است. ما وقتی یک پیام جهانی اعلام می کنیم در حقیقت همین دوران را به نقد می کشد. من احساس می کنم انقلاب اسلامی و

جمهوری اسلامی هم همین بحث مردم سالاری را تعیین کرده است و در پیامش هم این بحث وجود دارد ولی این مفهوم را اصلاح کرده است نه اینکه تغییر داده باشد. اصلاح جمهوری اسلامی این است که یک نوع واقع بینی را در این مفهوم پدید آورده و نوعی ماهیت دینی برای مفهوم مردم سالاری قابل شده است. حتی مفهوم ملیت را هم می توان مثال زد. مفهوم ملیت بین جهان مدرنیته و پیام انقلاب اسلامی مشترک است اما انقلاب اسلامی مفهوم ملیت را با یک نگاه دینی و واقع بینانه طرح کرده است. روی این جهت، در این تحولات تغییر اصلاح شاید کاربرد بیشتری داشته باشد. البته من مفهوم تغییر را هم رد نمی کنم. این تحولات را تغییر هم می توان گفت. اما در هر صورت ظاهر قضیه این است که در مفاهیم مشترک هستیم. ولی در باطن و محتوا، نوعی اصلاح اساسی صورت گرفته است. در لفظ حالا مناقشه نیست ولی آن نکته ای که جدید است در انقلاب اسلامی آن ماهیت جهان شمول بودن پیام انقلاب اسلامی است. که این نسبت به جهان مدرنیسم جدید است و با تقدیهای که پست مدرنیسم به جهان مدرنیته می زند سنخیت دارد. یعنی آن تقدیهای هم که الان در جهان غرب نسبت به مدرنیته صورت گرفته است انقلاب اسلامی در واقع یک نوع نظریه ای است که بر پایه نقد مدرنیته بنا شده اما صرف نقد نیست. چون ما در پست مدرنیته می بینیم که از مرحله نقد فزاینده می رود. یعنی کار پست مدرنها صرفاً نقد مدرنیته است. چیزی را اثبات نمی کنند. ولی انقلاب اسلامی در پی اثبات حقیقت و واقعیت جدیدی است که می تواند راهگشا باشد و همین بطور جدی جهان مدرنیته غربی را به چالش می کشد. یعنی وقتی امام (ره) حکم اعدام سلمان رشدی را صادر می کند یک پیام فراملی است. جرمی در یک کشور خارجی اتفاق افتاده اما همه مسلمانهای دنیا موظفند بروند و با توجه به این جرم، حکم را اجرا کنند و مجرم را مجازات نمایند. هم مجازات از عرصه ملیت خارج می شود هم مجری اجرای حکم، اتفاقاً یکی از چالشهای ما با جهان غرب همین مسئله حکم اعدام سلمان رشدی است که در همه مذاکرات اینرا ذکر می کنند زیرا آنها عنوان می کنند که مسئله مجازات سلمان رشدی از دایره کشور ملت خارج می شود و دخالت این امر، دخالت در امور داخلی یک کشور مستقل است. انقلاب اسلامی فضایی را ایجاد کرده است که از عرصه کشور ملت فزاینده می رود و همین مسئله است که غرب را به چالش کشیده است. زیرا توان تحمل چنین حالتی را ندارند. بنظرم چالش اصلی انقلاب اسلامی با غرب در همین قضیه است و یک چالش اساسی دیگر هم اصلاح گری نسبت به همه مفاهیم سیاسی زمان است.

نامدار: پس حضرتعالی در حقیقت معتقدید که آنچه که انقلاب اسلامی انجام داد ساختار شکنی و شالوده شکنی نیست، فقط اصلاح گرایی بوده است؟
فتح اللهی: اصلاح ساختار هم بوده است.

نامدار: وقتی گفته می شود ساختار شکنی یا شالوده شکنی یعنی اینکه اصلاً نوع مفاهیم تعریف مفاهیم و به تعبیر امروزی، گفتمان مفاهیم را عوض کرده یعنی اگر چه امروزه از نظریه انقلاب حرف می زنیم در ساختار موجود حوزه سیاست، نظریه انقلاب هیچ نسبتی با دین نمی تواند داشته باشد چون معتقدند که انقلاب یک پدیده مدرن است که تحت سیطره افکار مدرنیسم و مدرنیسم است. انقلاب آزاده‌ی معطوف به پیشرفت است. در حالیکه وقتی ما در حوزه دین بحث از انقلاب و دگرگونی می کنیم، آزاده‌ی معطوف به بازگشت به اصول اولیه و اصالتها مطرح هست که این اصول اولیه و اصالتها در گذشته هستند. این دو مفهوم نمی تواند یکی باشد.

فتح اللهی: اولاً انقلاب به مفهوم دینی هم معطوف به پیشرفت است یعنی توجه به اصالتهای گذشته نافی این نیست که عطف به پیشرفت در آن مطرح نباشد. در انقلاب اسلامی و انقلاب به مفهوم دینی توجه به پیشرفت خیلی جدی است. ما رجعت به اصالتها را هیچ وقت منافی پیشرفت نمی دانیم. روی این جهت من تأکید می کنم که ساختار شکنی به آن معنا نیست که در یک حرکتی ما خلاف جهت حرکت سیرجهانی حرکت کردیم. همه مفاهیم سیاسی اجتماعی مطرح در جهان بخوبی در پیام انقلاب اسلامی بوده منتهی با یک تعریف واقع بینانه و یک تعریف دینی، شما هر مفهوم سیاسی دیگر مثل احزاب، آزادیها، جامعه مدنی، ملیت، کشور، ملت و غیره را که در نظر آورید در پیام انقلاب اسلامی وجود دارد.

نامدار: مفهوم حکومت دینی به عنوان یک مفهوم سیاسی را چه می فرمائید. اصلاً در شعارها و باورهای مدرنیسم، اعتقادی به این مفهوم وجود ندارد.

فتح اللهی: عرض می کنم انقلاب اسلامی همه‌ی مفهوم جدید را با وصف دینی تحلیل کرده است. ویژگی جمهوری اسلامی در همین است که در اصلاح گری، مفاهیم سیاسی را واقعی و دینی تعریف کرده است. هم واقع بینانه و هم دینی. مفاهیم مشترک است. همه مفاهیم سیاسی موجود جهان را طرح کنید بلا استثناء در انقلاب اسلامی مورد پذیرش قرار گرفته منتهی یا یک تعریف اصلاح شده، واقع بینانه و دینی. حتی ساختار را هم ما تعریف دینی کردیم. نه اینکه ساختار را عوض کرده باشیم و بگوئیم ما این ساختار و نظام سیاسی جدید را نمی پذیریم و

برمی‌گردیم به عقب:

نامدار: من از نظر حضرت‌عالی اینجوروی استفاده کردم که انقلاب اسلامی ساختار و ساختمان نظم موجود را حفظ کرده فقط یک رنگ دینی به آن زده است:

فتح‌اللهی: ماهیت را هم اصلاح کرده است:

نامدار: منظور شما این است که اساس و بنا و چشم اندازهای بیرونی و اینها را هم عوض کرده است؟ چون از صحبت‌های شما اینگونه برداشت می‌شود که متدینین فقط یک رنگ دینی به عالم مدرنیسم زده‌اند، یعنی ساختار، پی، سازه، سازمان، نهادها، همه همان است منتهی اگر قبلاً اینها رنگی به نام رنگ مدرنیته داشتند انقلاب اسلامی روی رنگ مدرنیته رنگ دینی زده است.

فتح‌اللهی: رنگ حالا شاید تعبیر درستی نمی‌باشد.

نامدار: برای تقریب به ذهن عرض کردم:

فتح‌اللهی: من همان تعبیر اصلاح در مفاهیم را می‌پسندم، ما در تعریفها، اصلاح کردیم، وقتی تعریف آزادی را اصلاح می‌کنیم و تعریف دیگری از جامعه مدنی و لیبرالیسم می‌کنیم این تعاریف مهم است، وقتی تعریف را عوض می‌کنیم آیا می‌شود به رنگ عوض کردن تعبیر کرد؟ تعریف کردن خودش خیلی چیزها را عوض می‌کند شاید هم بگوئیم رنگ کرده است، رنگ دینی، جتنه‌ی الهی به کار دادن خودش خیلی مهم است، یعنی رنگ ساده‌ی روی دیوار نیست تعریف جدید از دیوار است.

نامدار: دیوار همان دیوار است، چگونه می‌تواند تعریف جدید از دیوار باشد.

فتح‌اللهی: چرا؟ تعریف جدید یا تعریف درست می‌کنیم، تعریف دینی می‌کنیم، این رشد و پیشرفت را یک تعریف دینی، واقع بینانه و انسانی از آن ارائه می‌دهیم و گرنه اگر بخواهیم بگوئیم همه‌ی اینها را کنار گذاشته‌ایم، این مسئله توجه به انسان به حقوق انسان، توجه به آزادیها، توجه به رشد سیاست، اینها را بگذاریم کنار و کلاً برگردیم به دوران قبل که خالیا تعبیر به سنتی یا تعبیر به ما قبل مدرن می‌شود، یا هر چیز دیگری، این در انقلاب اسلامی نیست تمام شواهد و مسایل انقلاب نشان می‌دهد که با پیامهای عصر جدید ارتباط و نسبت دارد اما در عین حال تعریف و باز تعریف مجدد از آنها کرده است، من تعبیر اصلاح در مفاهیم را می‌پسندم به جای اینکه بگوئیم تغییر خوب در تغییر، چه چیزی جایگزین شده است؟

نامدار: اصلاً موضوع بحث ما همین است، چون در نظریه هست، یک نظریه معتقد است که



انقلاب اسلامی هیچ تغییری در حوزه‌ی تعریف مفاهیم و تعریف نقش‌ها ایجاد نکرده است؛ صرفاً همان ساختارهای گذشته را حفظ کرده فقط به این ساختار، یک رنگ و لعاب دینی زده است.

فتح‌اللهی: پیش از رنگ و لعاب است ولی در عین حال اصلاح در ساختار، اصلاح در مفاهیم و اصطلاح در تعاریف است.

نامدار: آقای مهدوی زادگان در هر صورت آقای دکتر فتح‌اللهی یک بحثی را فرمودند بعنوان نظر خودشان، این یک دیدگاه است؛ در اینجا دو بحث بسیار مهم در حوزه‌ی مفاهیم داریم؛ چون بسیاری از متفکران معتقدند وقتی انقلاب‌ها می‌آیند صرفاً ساختار سیاسی، نظم اجتماعی و ساختار فرهنگی و ارزشها را دگرگون نمی‌کنند؛ مفاهیم را هم دگرگون می‌کنند؛ یعنی اگر قبلاً بحث از دموکراسی می‌کردیم یا به ذهن ما این بحث مطرح می‌شد، ذهن در همان ابتدای کار به سراغ پیش‌فهم‌های معرفتی و تاریخی خودش می‌رفت؛ این پیش‌فهم‌ها عموماً تحت تأثیر ادبیات غربی بود؛ اما انقلاب اسلامی وقتی آمد تعاریف مشهور و سنتی و رسمی این مفاهیم را بهم ریخت؛ آقای دکتر فتح‌اللهی معتقدند که این مفاهیم را اصلاح کرده است یعنی اصلاحاتی بر این مفاهیم زده تا به تعریف حقیقی، عینی و دینی نزدیکتر باشد؛ در حقیقت شالوده‌شکنی اتفاق نیفتاده است آن ساختارهای قدیمی بطور کلی دگرگون نشده است؛ فقط نقص‌ها را برطرف کردیم؛ عده‌ای دیگر چنین نظری ندارند؛ آنها معتقدند که هنرهای بزرگ حضرت امام به عنوان معمار انقلاب اسلامی این بوده که اصلاً ساختار شکنی کرده یعنی این ساختمان را فرو ریخت و بر ویرانه‌های آن یک ساختار جدیدی پایه‌ریزی کرده؛ نظر حضرتعالی در این رابطه چیست؟

مهدوی زادگان: من همانطوریکه در ابتدای بحث عرض کردم بطور کلی نمی‌توانم بپذیرم که انقلاب اسلامی را در ساحت اصلاحات محدود کنیم؛ به نظر من کار انقلاب اسلامی چیزی فراتر از مقوله اصلاحات است؛ چون وقتی از اصلاحات بحث می‌شود به این معنا است که یک مشکلات و کج و کوله‌گی‌هایی را هم در ساحت نظریات، واقعیت‌های اجتماعی، نظام‌های سیاسی و اقتصادی و غیره مشاهده کرده‌ایم و حالا می‌خواهیم با یک سلسله اصلاحات این کجی‌ها را برطرف کنیم؛ در حالیکه انقلاب اسلامی به نظر من به دلایل مختلفی چیزی فراتر از مسئله اصلاحات است و نمی‌توان پذیرفت که کار امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی از مقوله‌ی اصلاحات و اصلاح طلبی باشد؛

نامدار: اگر دلایل خودتان را عینی و ملموس کنید و از حالت کلیات خارج شوید مفید خواهد

مهدوی زادگان: بله، به عنوان مثال در همان بخش تعریف مفاهیم که بحث کردیم، تعریفی که نظریه های رسمی و حاکم از انسان مطرح کند به عنوان موجودی خود مختار و حق مدار تعریف می شود. یعنی هیچ چیزی برای انسان وجود ندارد که انسان نسبت به او مسئول باشد. اگر هم مسئولیتی برای انسان وجود دارد مسئولیت او در مقابل خودش است. انسان موجودی حتمدار است و اگر هر عملی انجام می دهد براساس همین حق است. در حالیکه در تعاریف دینی که انقلاب اسلامی هم تحت تاثیر همین تعاریف است، وقتی از انسان تعریفی ارائه می دهیم دقیقاً برعکس این تعریف است.

نامدار: یعنی می فرمائید که در تعاریف دینی انسان حق مدار نیست؟!

مهدوی زادگان: انسان را اینگونه تعریف می کند که یک وجود مطلق برای انسان هست که نسبت به او، انسان مسئولیت دارد و این مسئولیت در تمام شئون عمل و فکر انسان گسترده است. یعنی اینگونه نیست که انسان در برابر آن وجود مطلق فقط در ساحت عبادات مسئول باشد. نه در ساحت عمل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز این مسئولیت تشریحی دارد. **نامدار:** حق مداری چه؟ آیا در تفکر اسلامی حق مداری انسان از بین می رود؟ یعنی حق در اینجا در مقابل تکلیف قرار می گیرد؟

مهدوی زادگان: طبق تعریفی که امروزه ارائه می دهند می خواهند بگویند که حق مداری مقابل تکلیف است یعنی در تعاریف رسمی می خواهند بگویند وقتی شما حق نداری دیگر تکلیف چه معنایی دارد. اما در تعریف دینی انسان اولاً و بالذات انسان مکلف و ثانیاً و بالعرض حق مدار است.

نامدار: چرا انسان تکلیف دارد؟

مهدوی زادگان: برای اینکه در مقابل خدای خودش مسئولیت دارد.

نامدار: یعنی این مسئولیت فقط در مقابل خدا است؟

مهدوی زادگان: عرض کردم تکلیفی که در مقابل خداوند وجود دارد، بسیار گسترده است. یعنی این تکلیف در همه جا قابل رویت است. هم در رفتار با خود، هم در رفتار با جامعه و هم در رفتار با طبیعت. بعنوان مثال در تفکر دینی وقتی یک تکه نان خشک در کنار خیابان افتاده باشد، انسان متدین آن تکه نان خشک را بر می دارد و کنار می گذارد و می گوید نگاه دارد زیر پا بیافتد.

نامدار: چون انسان متدین می گوید این برکت و نعمت خدا برای انسان است و نباید تلف شود.

مهدوی زادگان: دقیقاً همانطور است، در حالیکه تفکرات رسمی حاکم بر دوران جدید، رابطه انسان با این مسئله رابطه با یک شی معمولی در میان هزاران اشیاء می بیند، که فقط شکم ما را سیر می کند و خاصیت دیگری ندارد، یعنی این انسان تعریف شده در تفکرات رسمی جدید، همه ی اشیای هستی و حتی مخلوقات را اینگونه تعریف می کند که قی نفسه برای رفع نیازها و حوائج من است که وجود دارند و خاصیت دیگری بر آنها مترتب نیست، بشا بر این می بینیم که برای این انسان در مقوله ی برنامه ریزی های اقتصادی، مفهوم برکت معنی ندارد، ولی یک انسان دینی اشیاء و موجودات هستی را به هیچ عنوان اینگونه نگاه نمی کند، برای اشیاء فقط خاصیت تصرف و بهره گیری از آنها قابل نیست، می بینیم که در تعریف دینی، تکلیف گرایان و حق مداری در مقابل خداوند و مخلوقات او بطور گسترده و چشمگیری مطرح هست، حق مداری فقط برای انسان نیست:

نامدار: اگر اجازه بفرمائید حاشیه ای بر فرمایشات جنابعالی بزنیم:

از باب اینکه بحث بسیار مهمی را مطرح فرمودید و این مسئله هم از چالشهایی هست که در افکار و اندیشه های انقلاب اسلامی درگیر آن هستیم، متفکرانی که عموماً در نقش دین در ساخت مسائل اجتماعی و عمومی تشکیک می کنند همین بحث نسبت حق و تکلیف را به عنوان یک تضاد مطرح می کنند و از آن تحت عنوان تضاد حق و تکلیف بحث می کنند:

آنها مدعی هستند که بدین حق مداری و تکلیف گرایان تضاد شدیدی وجود دارد که باعث می شود حق مداری با تکلیف گرایان قابل جمع نباشد، یعنی آنهایی که انسان را مکلف می دانند دیگر برای انسان حق قابل نیستند و آنهایی که انسان را حق مدار می دانند با تکلیف میانه سازگاری ندارند، در نتیجه از این زاویه وارد بحث شده و مدعی هستند که در تفکر جدید انسان حق مدار است و در تفکر قدیم که تفکر دینی هم جزء آن است، انسان تکلیف مدار، بنا بر این توصیف باز هم همان معادله ی ساده لوحانه دو طرفه را که چند قرن است پس از انقلاب فرانسه و حاکمیت مدرنیسم القاء کرده اند در اینجا هم به مدد می گیرند:

آیا به نظر شما این بحث یک بحث انحرافی نیست؟ زیرا در تفکر اسلامی تکلیف چشم انداز ورود به عقل است، یعنی انسان وقتی مکلف خواهد بود که قدرت تشخیص خوب و بد را داشته باشد و به مرحله ی بلوغ عقل رسیده باشد، بر همین اساس در تفکر دینی برای بچه ها، دیوانگان

و کسانی که به بلوغ فکری و عقلی نرسیده‌اند هیچ تکلیفی وجود ندارد - بنابراین تکلیف دایره عقل است - انسان عاقل مکلف است و اصلاً مدار تکلیف با مدار حق در مقابل نیست که تصور شود از این دو اگر یکی را پذیرفتیم آن دیگری را بالاچار باید نفی کنیم - حق مداری انسان فقط دایره گسترده‌تری نسبت به تکلیف مداری او دارد - به عنوان مثال حق برخورداری از امکانات و امتیازات اجتماعی یک حق عمومی است که در دین محدودیتی برای برخورداری از این حق وجود ندارد اما تکلیف مداری این گستردگی را ندارد زیرا همانطوریکه گفتیم بسیاری از افراد جامعه تا قبل از رسیدن به سن بلوغ (یعنی تمیز خوب و بد و مرحله‌ی تشخیص) تکلیفی بر آنها نیست اما نبودن تکلیف به معنی این نیست که حقی هم برای آنها نیست - بنابراین می‌بینیم که در مباحث اسلامی اصولاً این دو مقوله هیچگاه در مقابل هم قرار نمی‌گیرند تا بحثی تحت عنوان تضاد حق و تکلیف از آن انتزاع شود -

مشکل اصلی که انسان در تعریف مدرنیسم گرفتار آن است این است که طبق استفاده‌ای که از فرمایشات دکتر فتح‌اللهی می‌کنیم: براساس دعوت به فردیت برای خود حق قابل است اما چون این حق را فقط در مدار مربوط به فردیت خودش تعریف می‌کند و نسبت به سایر اشیاء، مخلوقات و پدیده‌های خلقت احساس مسئولیت و تکلیف نمی‌کند، لذا تکلیف‌گرایی را در تضاد با این حق می‌بیند - در حقیقت بهتر است گفته شود تکلیف‌گرایی در تضاد با فردیت قرار می‌گیرد زیرا انسان تکلیف‌گرا، حق‌گرا هم هست اما تفاوتش با انسان حق‌گرای ضد تکلیف در این است که او این حق را فقط برای خودش قایل نیست - او چون مکلف است و احساس مسئولیت می‌کند این حق را برای همه‌ی پدیده‌های خلقت و برای جامعه - برای انسانهای دیگر - برای حتی طبیعت هم قایل است - با این توصیف تفاوت تفکر دینی با تفکر مدرنیته در پذیرش و عدم پذیرش حق نیست - در بی‌مسئولیتی و بی‌تکلیفی نسبت به حقوق دیگران است -

مهدوی زادگان: البته ما دیگر وارد بحث دیگر خواهیم شد و مباحث جنابعالی هم مباحث دقیقاً درستی است - در اینجا لازم است یک سوءتفاهم برطرف شود: روشنفکرهای ایرانی یک برداشتی از مقوله حق و تکلیف دارند و یک برداشتی هم غربی‌ها از این دو مقوله در مفاهیم کلامی و فلسفی خودشان دارند - برداشت روشنفکران ایرانی بر این مدار قرار دارد که بین حق و تکلیف اصلاً تفاهمی وجود ندارد و یک گسست عمیقی بین این دو مقوله هست که پرسشگری نیست - اما در تفکرات غربی اصولاً چنین برداشتی از حق و تکلیف نیست - در نگاه غربی بین تکلیف و حق یک تلازم عقلی و منطقی وجود دارد - بعنوان مثال حقوق بشر، از منشورهای

معروف انقلاب فرانسه است^۱ در آنجا بحث است که برای اعاده‌ی این حقوق باید انسانها و دولتها را مکلف بر اجرای وظایفی کرد. بعنوان مثال در بند پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌خوانیم قانون حق ندارد هیچ چیز را در جامعه ممنوع سازد مگر چیزهای مضره را، هر چه را که قانون منع نکرده است دیگری حق منع آنرا ندارد و هیچکس مجبور نخواهد بود چیزی را که قانون امر نکرده است انجام دهد. یا در بند هفتم می‌نویسد: هیچکس را نمی‌توان متهم و توقیف و حبس نمود مگر به موجب نص صریح قانون و بنابه ترتیبی که قانون تعیین کرده است.^۲ همانطوریکه می‌بینیم سراسر بندهای اعلامیه‌ی حقوق بشر که یک اعلامیه منطقی‌ای و دولت ملی هست و معلوم نیست براساس کدام منطقی عقلی و تاریخی این اعلامیه را جهانی کرده‌اند، بر از تکلیف‌های قانونی است. تکلیف‌هایی که مدار حقوق مندرج در این اعلامیه را جز در چارچوب این تکالیف نمی‌توان درک کرد. بنابراین همانطوریکه ماهیت این اعلامیه نیز نشان میدهد، مگر ممکن است که اعاده‌ی حق بدون مسئولیت و تکلیف ممکن باشد؟^۳

اما روشنفکر ایرانی این مسئله را اصلاً متوجه نیست. چرا؟ به نظر من این ناتوانی پیش از آنکه تابع عقل و منطقی باشد تابع انگیزه‌های سیاسی است. اما این مسئله را به راحتی میتوان فهمید که روشنفکر ایرانی در نسبت حق و تکلیف تفسیر وارونه‌ای دارد که این تفسیر یا هیچ منطقی عقلی سازگار نیست. از این حیث، یکی از اختلافات اساسی و چالش‌های فراروی تفکر انقلاب اسلامی و اندیشه‌ی رسمی حاکم (تحت عنوان مدرنیسم) در همین تلازم حق و تکلیف خودش را نشان می‌دهد و چگونه می‌توان ادعا کرد که در اینجا ما با اصلاحات سر و کار داریم. هیچ بندی از نوع تفکر مدرنیته در اینجا مورد پذیرش نیست، تا بگوئیم قابل اصلاح هست. اختلاف ما یک اختلاف بنیادی است. آنها اول حق را تعیین می‌کنند بعد از دل این حقوق تکالیف را مشخص می‌کنند. در نگاه دینی اول تکالیف مشخص می‌شود. اول مسئولیت‌ها و جایگاه این مسئولیت‌ها مشخص می‌شود. سپس حقوق براساس همین تکالیف تعیین می‌گردد. در تفکر دینی عقل خودش مرجع تکلیف نیست. چون اگر مرجع تکلیف باشد فقط خودش را می‌بیند و برای دیگران حقوقی قابل نمی‌شود. چرا؟ چون عقل در ساحت خدایی نیست. دعوت به فردیت یعنی دعوت به پذیرش حق خود و تکلیف و مسئولیت در مقابل همین حق. اما

۱- برای مطالعه پروامون مباحث اعلامیه جهانی حقوق بشر ر.ک. البرماله - ژول لیزاک، تاریخ قرن هجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی، سازمان انتشارات کتابهای حبیبی، تهران، ۱۳۶۴، چاپ ششم از صفحه ۴۹۱ به بعد.

دعوت به فردیت یعنی دعوت به پذیرش حق خود و تکلیف و مسئولیت در مقابل همین حق^۱ است. تفکر دینی با تکالیف و حقوق اینگونه برخورد نمی‌کند. حقیقت مبتنی بر تکالیف گسترده می‌شود. تکالیف مبتنی بر تمایلات فردی و گروهی تعیین نمی‌شود. از یک مرجع مافوق که خالق هستی است مشخص می‌شود. چون انسان نمی‌تواند خدایی کند و اساساً خدا نیست چگونگی می‌تواند حقوق برای دیگران تعیین کند؟^۲ در تفکر دینی خدا شریعت را وضع می‌کند و انسان براساس همین وضع تکالیف و حقوق همه‌ی پدیده‌های خلقت را درک می‌کند. برای همین است که در اسلام دایره حقوق بسیار گسترده‌تر از تفکر رسمی مدرنیسم است.^۳

فانهادن^۴ این بحث حضرتعالی درست هست. یعنی انسان در تفکر مدرنیسم اگر هم تکالیفی مشخص کند این تکالیف فقط می‌تواند برای خودش الزام آور باشد و از نظر منطقی حتی حقوقی را که مدعی هستیم برای انسان وجود ندارد. معنی ندارد که دیگران الزامی برای پایبندی بودن به این تکالیف داشته باشند اگر چنین الزامی را بوجود آوریم ضد حقوق دیگران خواهد بود. بر همین اساس است که دایره حقوق در اسلام همانطوریکه فرمودید بسیار گسترده است و این گستردگی را میتوان در رساله حقوق حضرت امام سجاد (ع) به خوبی مشاهده کرد. در این رساله برای کلیه‌ی اعضای انسان، برای ارتباطاتی که انسان با جامعه و افراد جامعه دارد، برای روابطی که بین انسان با قدرت سیاسی هست برای روابط انسان با خدا و طبیعت و حتی برای سوال و جوابهای انسانی نیز حقوقی در نظر گرفته شده است.^۵

اعلامیه‌ی حقوق بشر یک اعلامیه‌ی دولت-ملی هست و معلوم نیست براساس کدام منطلق عقلی و تاریخی این اعلامیه را جهانی کرده‌اند، پراز تکلیف‌های قانونی است. تکلیف‌هایی که مدار حقوق مندرج در این اعلامیه را جز در چارچوب این تکالیف نمی‌توان درک کرد. بنابراین همانطوریکه ماهیت این اعلامیه نیز نشان میدهد، مگر ممکن است که اعاده‌ی حق بدون مسئولیت و تکلیف ممکن باشد؟^۶ اما روشنفکر ایرانی این مسئله را اصلاً متوجه نیست. چرا؟ به نظر من این ناتوانی پیش از آنکه تابع عقل و منطقی باشد تابع انگیزه‌های سیاسی است. اما این مسئله را به راحتی میتوان فهمید که روشنفکر ایرانی در نسبت حق و تکلیف تفسیر وارونه‌ای دارد که این تفسیر با هیچ منطقی عقلی سازگار نیست. از این حیث، یکی از اختلافات اساسی و چالش‌های فراروی تفکر انقلاب اسلامی و اندیشه‌ی رسمی حاکم (تحت عنوان مدرنیسم) در همین تلازم حق و تکلیف

۱- برای مطالعه بیشتر رک ترجمه و شرح رساله الحقوق امام سجاد (ع) نگارش محمد سپهری، موسسه انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۷۶، چاپ پنجم

خودش را نشان می دهد و چگونه می توان ادعا کرد که در اینجا ما با اصلاحات سر و کار داریم هیچ بندی از نوع تفکر مدرنیته در اینجا مورد پذیرش نیست ، تا بگوئیم قابل اصلاح هست ، اختلاف ما یک اختلاف بنیادی است ، آنها اول حق را تعیین می کنند بعد از دل این حقوق تکالیف را مشخص می کنند ، در نگاه دینی اول تکالیف مشخص می شود ، اول مسئولیت ها و جایگاه این مسئولیت ها مشخص می شود ، سپس حقوق براساس همین تکالیف تعیین می گردد ، در تفکر دینی عقل خودش مرجع تکلیف نیست ، چون اگر مرجع تکلیف باشد لفظ خودش را می بیند و برای دیگران حقوقی قابل نمی شود ، چرا؟ چون عقل در ساحت خدایی نیست ، مهدوی زادگان ، مباحث شما درست است ، مدار تعیین حقوق و تکالیف در تفکر رسمی مدرنیسم مدار فردیت است و عقلاً برای دیگران نمی توانند الزام آور باشند ، مگر اینکه آزادی انسانها را سلب کنیم و بگوئیم که اولاً این حقوقی را که ما تعیین کردیم باید مکلف به پذیرش آن باشید ثانیاً همه ی آنهايي که سالهای بعد هم خواهند آمد مکلف به پذیرش آن هستند ، الان اعلامیه جهانی حقوق بشر همین مشکل را دارد ، از طرفی شعار نسبیت قرآنها ، ابطال پذیری ، تکثر گرایی و قیض و بسط مطرح می شود و از طرف دیگر همه محکوم و مکلف به رعایت حقوقی می باشند که صدها سال پیش نوشته شده است .

این بزرگترین پارادوکس تفکر مدرنیسم در حوزه آزادیهای سیاسی و اجتماعی است که از نظر عقلی و منطقی با شعارهای مذکور سازگار نیست ، اختلاف ما با دیدگاه غرب و تفکر مدرنیسم در این مباحث بنیادی است ، این اختلاف اساساً تکالیف و حقوق را بگونه ای متفاوت تعریف می کند و ما چگونه می توانیم مدعی باشیم که انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) کارشان فقط اصلاح گری این دیدگاه ها بوده است؟ دیدگاه امام و انقلاب اسلامی ساختارها و شالوده های دیدگاه مدرنیسم را ویران می کند .

بنابراین چالش بزرگ دیدگاههای رسمی مدرنیسم با انقلاب اسلامی تعدیل این دیدگاه انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) است و اتفاقاً با تغییر و تبدیل مفاهیم و گفتمانها و تغییرهای عوامانه تلاش می کنند بگونه ای پیروان نظریه انقلاب اسلامی را نیز در فهم مفاهیم و کارکردهای آن دچار تردید و تعدیل کنند ، این تعدیل هم به این معنی است که در تعاریف رسمی مفاهیم ، تردید نکند ، آزادی ، دین ، مردم سالاری ، حقوق ، تکالیف و همه ی پدیده های سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی را آنگونه بفهمید که ما فهمیدیم و آنگونه تعریف کنید که ما تعریف کردیم کاری با تعاریف ما نداشته باشید ، شما هم بیائید در درون چهارچوبهای این ساختار و شالووم

هایی که ما تعریف کردیم حضور نداشته باشید، حالا اگر تمایل داشتید اصلاحاتی هم بیاب تبع خودتان انجام دهید. ولی نگوشید باید ساختارها و شالوده‌ها را در هم ریخت و از نو طرحی جدید درانداخت. این یعنی عدول از آن پیش فرضها، تعاریف، مبانی، ساختارها و شالوده شکنی هایی که هدف انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) بود. همین اندازه که ما گرفتار اسر اصلاحات شویم و از ساختار شکنی عدول کنیم و براساس همان اسفاندردهای اتوپیایی مدرنیسم عمل کنیم، یکی از چالش های بزرگ انقلاب اسلامی حل خواهد شد.

نامدار این را هم باید اضافه کرد که همه ی نیروها، متفکرین و نظریه پردازان تاب و توان مقاومت در مقابل این القانات را ندارند. اگر خوب دقت کنیم سی بینیم در دهه دوم انقلاب اسلامی کسانی که در دهه اول دنبال همین شالوده شکنی ها و ساختار شکنی ها بودند و حتی از منطلق خاصی هم پیروی نمی کردند، در دهه ی دوم تحت تأثیر همین القانات خودشان را نمی کردند و الان فشاری را که بر جمهوری اسلامی وارد می کنند همین است که چرا تابع اسفاندردهای جهانی نیستیم و چرا تعاریف رسمی و ساختارهای رسمی را نمی پذیریم!

مهدوی زادگان همیشه تصور است چون همه ی تلاششان این است که ما را هدایت کنند به سمت اصلاح گری مفاهیم و ساختارهای رسمی حاکم، وقتی از اصلاح گری بحث کنیم یعنی شالوده ی نظم موجود را پذیرفته ایم، صرفاً پاره ای از مفاهیم را رنگ دینی یا بوسی می زنیم. امر اینجا دیگر هیچ نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جدیدی پایه ریزی نمی شود. البته من اعتقاد دارم حتی اگر در همین سطح هم انقلاب اسلامی را نکه داریم و بر اساس تجویزهایی که می شود اسفاندردهای موجود را بپذیریم و فقط رنگ دینی به آنها بزنیم تا همین حد هم برای نظم رسمی موجود قابل پذیرش نیست. یعنی ما را وادار می کنند که بعد از مدتی از زدن همان رنگ و لعاب هم چشم پوشی کنیم. یعنی در سطح اصلاحات هم انقلاب اسلامی برای غربی ها قابل تحمل نیست.

یعنی همین را هم که آقای دکتر فتح اللهی فرمودند مثلاً پاره ای از اصلاحات را در مفاهیم انجام دهیم و مثلاً دموکراسی را تفسیر به مردم سالاری دینی کنیم همین حد را هم نمی پذیرند. می بینیم که چگونه در دهه دوم انقلاب اسلامی، حافظان نظم رسمی مدرنیسم و پیروان تفکر حاکم بر جهان، چگونه پیوسته ما را در اینکه آیا می توانیم روشنفکر دینی، مردم سالاری دینی، جامعه مدنی دینی نظام سیاسی دینی و همه ی آن چیزهایی که الآن مد شده و عارک دینی می پذیرد داشته باشیم؟ همین را هم به چالش می کشند و مدعی هستند که این مفاهیم ممکن

نیست تعلق دینی را بپذیرد، بنابراین رایحه‌ی اصلاحات را اگر تا این حد تقلیل دهیم باز هم با استانداردهای تفکر رسمی حاکم در جهان سازگار نیست.

نامدار با این تفاسیل از نظر حضرت‌تعالی پذیرش اصلاحات بجای شالوده شکنی و ساختار شکنی در نظم رسمی موجود، یعنی پذیرش این استانداردها و بودن در اتوپیای غربی، فقط تنها فرقی در این است که در این قفسی که از پیش برای ما تعیین کرده‌اند یک قفسک کوچکی برای خودمان داریم، بنابراین، نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از دیدگاه شما کاملاً در فضای مدرنیسم و استانداردهای این اتوپیا نیست. طرحی هست در فضای جدید و چشم انداز جدید؟

حالا سوال را از زاویه‌ی دیگری، خدمت آقای دکتر فتح‌اللهی ادامه می‌دهیم:

ممکن است موضوعاتی که در دنیا الان مطرح هست مثل توسعه، آزادی، ترقی، رشد، پیشرفت، مردم‌سالاری و بسیاری از موضوعاتی که امروزه جزء موضوعات مبتلا به جوامع انسانی هست، موضوعاتی باشد که از طرف غرب یا هر جای دنیا بتوان گرفت، اما آیا عقلاً ما باید همان پاسخ‌هایی را که دیگران داده‌اند به این موضوعات بدهیم؟ یا اینکه منطق عقل و آزادی به ما و به همه‌ی انسانها حکم می‌کند که پاسخ مناسب خودمان را به موضوعات و سوالات بدهیم؟

فتح‌اللهی: عرض کنم بنده منظورم از اصلاحات همین بود که انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم شکل نگرفته است، انقلاب اسلامی در فضای خاص خودش شکل گرفته است، اما در اوایل عرایض گفتیم که انقلاب اسلامی باید اولاً نسبت خودش را با گذشته تاریخی ملت ایران تعریف کند، ثانیاً با جهان موجود (که عمده در سلطه‌ی مدرنیسم شما تعریف کردید وجود ندارد) نسبت خودش را تعیین کند و ثالثاً با آینده نسبت خودش را مطرح کند یعنی همان مبحثی که الان تحت عنوان نقد مدرنیسم مطرح است و رابعاً تکلیف خودش را با پیام جهانی پیامبر عظیم‌شان مشخص کند.

نامدار: یعنی تبیین کردن نسبت با اصول و اصالت‌های اولیه

فتح‌اللهی: من بحثم این است که انقلاب اسلامی در فضای خودش شکل گرفته است، وقتی هم مفهوم اصلاحات را بکار می‌گیریم منظورم این نیست که در فضای مدرنیسم شکل گرفته است، بلکه مجبور است نسبت خودش را با مدرنیسم مشخص کند، حالا وقتی می‌خواهد این نسبت را برقرار کند در اینجا من مدعی هستم که در مفاهیم مشترک هستیم منتهی از همین

مفاهیم مشترک یک تعریف درست، واقعی و دینی ارائه می‌شود. این بدان معنی نیست که انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم شکل گرفته باشد، من نه تنها این مسأله را نکتم حتی قبول هم ندارم که انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم است. صحبت جناب آقای مهدوی زادگان را می‌خواهم اینگونه اصلاح کنم که ما نباید چالش انقلاب اسلامی با روشنفکر ایرانی را چالش با غرب و مدرنیته تلقی کنیم. تعاریفی که جریانهای غرب زده ایران از غرب می‌کنند لزوماً به معنای آن چیزی که در غرب وجود دارد نیست.

ایشان راجع به نسبت تکلیف و حق صحبت کردند. کانت پدر مدرنیته است. او بهترین ویژگی انسان را در تکلیف می‌بیند. انسان اخلاقی از نظر کانت انسان مکلف است. این تعریف را که از تکلیف، کانت ارائه داده کجا به معنای آن است که تکلیف بعد از حق می‌باشد؟

ما ادعایی نکنیم که بعد بخواهیم آن ادعا را نقی کنیم. در غرب خیلی از مباحث مطرح شده است اما ما راجع به این مباحث راجع به تکلیف، راجع به حق، تعریف خودمان را داریم. کانت تکلیف را از عرف، (نه از فرد) از زندگی اخذ می‌کند. ما تکلیف را از خدا اخذ می‌کنیم. ما متشابه تکلیف را عوض کردیم اما اینکه تکلیف معیار اخلاقی و معیار زندگی است درست است. ما ساختارها، تعاریف و شالوده‌ها را اصلاح کردیم. اصلاح چیز کسی نیست جناب آقای مهدوی زادگان این مفهوم را کمی سطحی گرفتند. من اصلاح را عمیق می‌بینم و با آن تعییری که ایشان از مفهوم تغییر می‌کنند، مفهوم اصلاح را نزدیکتر می‌بینم. وقتی نسبت خودمان را با مدرنیسم می‌خواهیم تعریف کنیم به این عرصه می‌رسیم که اصلاح مفاهیم می‌کنیم. اما خودمان در هر حال نقد مدرنیسم هم هستیم. برای اینکه مدرنیسم متعلق به دویست سال گذشته است و دوران آن سپری شده است. انقلاب اسلامی پیام عصر جدید است. همان چیزی که در بحث پست مدرن بدنبال آن هستند و هنوز در حال نقد و جویبایی آن هستند. انقلاب اسلامی یک واقعیت اثبات شده و واقعی است. این واقعیت ماهیت فراسدرن دارد. مهمترین چالش ما با مدرنیسم در این است که ما عبور کردیم. در عین حال راجع به مفاهیم مدرنیسم وقتی می‌خواهیم بحث کنیم، پیرامون همان مفاهیم دیدگاه اصلاحی خودمان را داریم. روی این جهت لازم دیدم توضیح دهم و احساس می‌کنم مهمترین چالش ما در همین پیام جدیدی است که انقلاب اسلامی پیرامون عبور از مدرنیسم دارد و آن که جهان مدرن را به چالش کشیده است. همین پیام است. بنابراین در اینکه فضای انقلاب اسلامی فضای خودش است و تحت تأثیر مدرنیسم قطعاً نیست. شکی ندارم بلکه حتی انقلاب اسلامی توانایی این را دارد که

نسبت خودش را یا مدرنیسم تعیین کند و این نسبت اصلاح مفاهیم مدرنیسم است. نامدار: آقای دکتر پس حضرتعالی این مسئله را قبول دارید که اگر چه ممکن است موضوعات ما با جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها مشترک باشد، اما پاسخ‌های ما لزوماً پاسخ‌های آنها نیست؟

فتح‌اللهی: متفاوت است و به اعتقاد من واقع بینانه.

نامدار: بحث خوبی مطرح شده است و بنظر می‌رسد که بیش از اینها به این بحث‌ها باید پرداخته شود. منتهی با مثالها و نمودهای عینی بیشتر. البته ما می‌توانیم این بحث را در همین جا داشته باشیم و در فرصت دیگری متمرکز شویم روی نسبت انقلاب اسلامی و تحول مفاهیم در حقیقت آن دگرگوتیها، ساختار شکنی‌ها و پاسخ‌هایی که دادیم به آن موضوعات و سوالات مشترک این را مستقل می‌کنیم به یک زمان دیگر. یک سوال حساسی که اخیراً طرح می‌کند پیرامون جهانی بودن انقلاب اسلامی است، «غدهای معتقد هستند که انقلاب اسلامی یک انقلاب جهانی نیست بلکه یک انقلاب بومی، علمی و منطقه‌ای است» دلیلی که برای این ادعا ارائه می‌دهند این است که انقلاب فرانسه وقتی داعیه جهانی سر داد که در پشت نظریه‌های این انقلاب، متفکرین بزرگی چون کانت، هگل و امثال اینها و منتقدین بزرگی چون ماركس، برک و امثال اینها قرار داشتند. انقلاب اسلامی هم در حوزه‌ی نظریه پردازي و هم در حوزه‌ی منتقدین فاقد چنین پشتوانه‌ای است. لذا از این زاویه وارد تحلیل انقلاب اسلامی می‌شوند و معتقدند که چنین انقلابی نمی‌تواند داعیه‌ی جهانی داشته باشد. چون متفکر بزرگی، منتقد بزرگی، پشت نظریه‌های این انقلاب نیست و صرفاً یک تغییر و دگرگونی محلی و بومی است. آقای مهدوی زادگان حضرتعالی نظرتان نسبت به این بحث چیست؟

مهدوی زادگان: اگر بخواهیم بحث چالشها را ردیابی کنیم در همین سوالها می‌توانیم چالش به معنای دوم یعنی چالشی که از ناحیه‌ی جهان در رابطه با انقلاب اسلامی وجود دارد را مشاهده کنیم. اینها مدعی هستند که انقلاب اسلامی متفکرانی مثل کانت، هگل، ماركس و برک ندارد. پس، از این نمی‌تواند یک انقلاب جهانی باشد. یعنی آن تعریفی که آنها از اندیشه مدرن ارائه می‌دهند می‌خواهند همین را هم به انقلاب اسلامی تعمیم دهند. اولاً از نظر منطقی چه کسانی گفته‌اند وجود یک متفکر پشت یک اندیشه نشان از جهانی بودن آن اندیشه است؟ یعنی تلازم منطقی این هست و باید در کجاست؟ ثانیاً انقلاب فرانسه که از همان ابتدای وقوع یک پدیده‌ی جهانی نبود؟ در همان دوران، این انقلاب یک انقلاب بومی و محلی بود و در بسیاری

از جهان حتی در اروپا هم مورد پذیرش نبود. جهانی بودن این انقلاب را بعدها در سالیان دراز منشاء یک حرکت جهانی معرفی کردند. این هم در یک مقطع خاصی اتفاق نیفتاد در یک فرآیند زمان طولانی از ناحیه پاره‌ای از متفکرین که تمایل به بعضی از اصول، باورها و ارزشهای این انقلاب داشتند آنرا به جهان معرفی می‌کنند. ممکن است در مقام نقد ما هم بگوییم تآوری اینگونه نسبت به انقلاب اسلامی هنوز زود است. مضاف بر اینکه اصولاً چنین اشکالی را منطقی نمی‌دانیم و ارزش پرداختن بیش از این را ندارد.

بحث دیگر این است که اصولاً از این فضا خارج شویم و بگوییم یا توجه به ساختار و فضای انقلاب اسلامی، باید سراغ اندیشمندان رفت؛ مثلاً انقلاب فرانسه را وقتی می‌خواهید بررسی کنید باید برویم سراغ کانت و هگل، اما برای تحلیل انقلاب اسلامی که نباید سراغ این متفکران رفت. اینها اصلاً نسبتی با انقلاب اسلامی ندارند که براساس فضای فکری آنها بتوان پدیده‌ی انقلاب اسلامی را تحلیل کرد. برای مطالعه انقلاب اسلامی باید سراغ متفکر خاص خودش رفت؛ در حقیقت اینجا ما همان کاری را می‌کنیم که آقای دکتر فتح‌اللهی تحت عنوان هویت یابی و مطالعه‌ی تاریخی از آن یاد کردند. هویت یابی و مطالعه‌ی تاریخی انقلاب اسلامی، متفکر خاص خودش را می‌طلبد. یا الفکار و اندیشه‌های متفکرانی چون مارکس، هگل، کانت و غیره نمی‌توان پدیده‌های مثل انقلاب اسلامی را تحلیل کرد.

برای تحلیل انقلاب اسلامی باید سراغ متفکرانی مثل میرزای شیرازی، آقا سید محمد کاظم یزدی، آقا شیخ فضل‌الله نوری، آخوند خراسانی، میرزای نائینی، حاج آقا نورالله اصفهانی، آیت‌الله مدرس، آیت‌الله کاشانی، امام خمینی (ره)، آیت‌الله مطهری و بزرگان دیگری مانند اینها رفت. در تفکر مدرن بررسی این شخصیتها جایی ندارد.

در حالی‌که به اعتقاد من برای درک انقلاب اسلامی، باید شخصیتهایی مثل شیخ مرتضی انصاری و آقا سید محمد کاظم یزدی و آثار آنها را تحلیل کنیم. چرا؟ چون اینها متفکرانی هستند که در آثار خود ابتدا نحوه زندگی یک متدین را در دوران جدید خوب ترسیم کردند و بین آنها با تحولاتی که در حال وقوع بود رابطه برقرار کردند. رابطه‌ی مردم را با تحولات عصر منقطع نکردند. مگر می‌شود چنین تفکراتی در زمینه‌های انقلاب اسلامی مؤثر نباشند؟ نوشته‌های فقهی، فتاوی و احکامی که این متفکران صادر کردند هم نحوه‌ی زندگی در دنیای جدید را مشخص می‌کرد و هم پیوستگی جامعه دینی را در تکثرگرایی دنیای جدید حفظ کرد. همین پیوستگی زمینه‌ی مناسبی شد که متفکر بزرگ دیگری مثل امام خمینی (ره) از آن برای

نیاید اینها را سلاک داوربهای خود پیرامون مدرنیته قرار دهیم - اینکه در ایران چند تا روشنفکر غرب زده در بررسی های انقلاب اسلامی توفتند سراغ شخصیتهایی چون شیخ مرتضی انصاری یا آقا سید محمد کاظم یزدی و یا غیره دلیل این بیست که مدرنیته توانایی درک انقلاب اسلامی را ندارد - مگر دیدگاه مدرن منحصر در فهم همین چند روشنفکر غرب زده است ؟

مهدوی زارگان - روشنفکر ایرانی را شما چرا می خواهید از دنیای مدرن جدا کنید؟

اینها زبانهای اندیشه مدرن هستند - آنجایی که اینها سنت را به چالش می کشند ما افکار اینها را به عنوان افکار مدرن قبول می کنیم اما وقتی قرار است این افکار مورد نقد و تردید قرار گیرد ، می گوئیم اندیشه های این ربطی به مدرنیته ندارد -

فتح الهی - مشکل شما با مدرنیته است یا مشکل با چند روشنفکر ایرانی؟ شما باید این دو تا را تفکیک کنید؛ شما نقد افکار چند تا روشنفکر ایرانی را به حساب اندیشه‌ی مدرن می گذارید؛

نامدار - آقای دکتر فتح الهی بعضی ها در تاریخ معاصر به نیاکان ما - بزرگان ما اشکال می گیرند که مثلاً چرا در دوره‌ی صفویه بنا قاجاریه بحث از آزادی ، دموکراسی ، مردم سالاری و حکومت مردمی نمی‌کنند در حالیکه اروپا در همین دوران درگیر همین مباحث است - بحث تجدد در ایران آنقدر ماند تا بالاخره یک عده‌ای بنام روشنفکر به اروپا رفتند و چیزی را در ایران تبلیغ کردند که ما تحت عنوان تجدد با آن سروکار پیدا کردیم- این سوال ، سوال بی موردی است چون چه معنایی دارد مباحثی که برای جامعه ای دیگر ، مردم دیگر و متفکران دیگران مطرح هست حتماً مسئله جامعه‌ی ما باشد - مضاف بر اینکه اصولاً در این دوران عموماً دید جامعه‌ی ما به غرب دید وجه استعماری و آدم کشی و تجاوز طلبی است نه علم و فن آوری و فلسفه‌ی اروپایی - بنابراین این شکایت هم از متفکران این دوره چندان محل بحث نیست -

چیزی است که در اینجا مشاهده می کنند - این عینی است ذهنی نیست - نقد جامعه‌ی ما به تجدد و مدرنیسم غربی به همین توده‌های عینی است - اگر قرار است کسانی مورد علامت قرار بگیرند که تجدد و مدرنیسم را چرا در این سطح مطرح کرده‌اند کسانی هستند که بیشتر این افکار بودند- اگر هم نقدی زده می شود بدیهی است که نمی تواند مبتنی بر ذهنیات باشد باید مبتنی بر عینیات و مشاهداتی باشد که در این کشور وجود دارد - پس حضرتعالی نمی توانید اشکال کنید که چرا شما افکار چهار تا روشنفکر غرب زده‌ی ایرانی را عین مدرنیته تلقی کرده‌اید - برای اینکه روشنفکر ایرانی همین سطح را معرفی کرده و از این دفاع کردند و با همین سطح هم به

مجادله‌ی باورها و ارزشهای جامعه ما رفتند، بنابراین، ما حق داریم در بررسیها و داوریهای خودمان همین سطح را ملاک بگیریم. آنکه در جامعه ما چالش می‌کند باورهای همین سطح است؛ مشکل اصلی این است که روشنفکری ایرانی نمی‌خواهد بپذیرد که جامعه ایرانی تمایلی ندارد که این جریان راجریان با صلاحیت درباره شناخت فرهنگ و تمدن غربی بشناسد. همه‌ی چالشهای این جریان یا تحولات دوران ما این است که چرا در رهبری این تحولات تخیگران فکری و مردم اعتنایی به آموزه‌های آنها نمی‌کند. بنابراین در اینجا که کانت، هگل، روسو و مارکس چالش نمی‌کنند که مفهوم مدرنیته را در چهره حقیقی معرفی می‌کنند در اینجا آخوندزاده، میرزا ملکم خان، تقی زاده و رگ و ریشه‌های آنها در دوران اخیر مجادله می‌کنند. در جامعه ما هگل چالش نمی‌کند در جامعه ما، میرزا حسین خان سپهسالار، کسروی و در دوران اخیر سروش و امثال نالک چالش می‌کنند. سطح فهم آنها از مدرنیته همین است که می‌بینیم و اگر قرار است این سطح تحلیل نقد شود باید در سطح فهم آنها باشد و این البته یکی دیگر از چالش‌ها و مشکلاتی است که انقلاب اسلامی مجبور است با این سطح از تجدد و ترقی و مفهوم مدرنیته خودش را درگیر کند و متأسفانه منتقدان این نظام کم‌مایه یا میان‌مایه هستند. اینها عینیات این جامعه هستند و فهم آنها هم از مدرنیته همین سطحی است که می‌بینیم.

جامعه‌ی ما تلاش می‌کند که از این سطح فهم عبور کند و چالش خودش را با متفکران بزرگی مثل دکارت، کانت، هگل، مارکس و دیگر بشران و منتقدان اصلی مدرنیسم قرار دهد و از برآیند چنین چالشی به نتایج مثبتی در حوزه‌های تمدنی برسد. اما چه کنیم که ما درگیر عبور از سطح نازل فهم و مدرنیسم در ایران هستیم.

شما ملاحظه بفرمائید حتی بخش قابل توجهی از متون و منابع اصلی مربوط به اندیشه‌ی مدرنیته، بعد از انقلاب اسلامی در ایران ترجمه می‌شود. بخش قابل توجهی از این متون در دوران قبل از انقلاب اصلاً در صحنه علمی کشور وجود نداشت. بعد از انقلاب هم عموماً متدینین تمایل به ترجمه‌ی این آثار نشان می‌دهند چون تمایلی به درک مدرنیسم از طریق واسطه‌های میان‌مایه یا کم‌مایه نداشتند و احساس می‌کردند یکی از دلایل عدم چالش تمدنی با مدرنیته وجود همین جریان یا طیفهای متنوع است.

بنابراین ما همیشه از طریق این روشنفکران میان‌مایه از درک اصلی متون محروم مانیم و بعد از انقلاب تلاش کردیم که این واسطه‌ها را حذف کنیم. جریان روشنفکری به اعتقاد من، خودش بزرگترین مانع برای فهم مفهوم اصلی مدرنیته در ایران بود و همیشه تمایل نشان می‌داد که انحصاراً خودش را میسر این افکار در ایران معرفی کند و نگذارند مراکز علمی و

تحقیقاتی درک مستقیمی غیر از برداشت‌ها و فهم‌های سطحی آنها نسبت به این جریان بزرگ فکری نباشد - همان‌مثال تضاد حق و تکلیف که بحث کردیم مثال خوبی بود - یا وجودیکه می‌دانیم در افکار نظریه پردازان اصلی مدرنیته اصولاً چنین تضادی وجود ندارد اما می‌بینم روشنفکر ایرانی این تضاد را بعنوان یک چالش مدرن طرح می‌کند و به ناچار جامعه ما باید بدان چالش پاسخ بگوید و فرصت عبور از این چالشهای ساخته ذهن را پیدا نکند - ما در انقلاب اسلامی فعلاً با همین سطح نازل روشنفکری درگیر هستیم - درست است که آقای مهدوی زادگان برای تبیین این مباحث از مفهوم مدرنیته که یک مفهومی فراتر از فهم‌های نازل روشنفکری در ایران است استفاده می‌کند ولی باید بپذیریم آن چیزی که برای جامعه‌ی ما و مردم ما دانشجویان و محققان ما ملموس و عینی است همین فهم است - این مدرنیته در ایران چهره‌ی تاریخی دارد و نقدهای ما هم به همین واقعیت تاریخی است - حال اینکه این سطح پایین است فرمایش شما از این جنبه کاملاً درست می‌باشد

فتح الهی - تاکید می‌کنم که روشنفکران ایرانی مدرنیته را درک نکردند و فهم آنها مساوی با فهم مدرنیته نیست:

نامدار - با این بحث که اختلافی نداریم ما هم نظر شما را قبول می‌کنیم:

فتح الهی - خوب این‌ها ابتدای بحث ما سازگار نیست چون بحث چالش انقلاب اسلامی با جهان مطرح بود و اگر قرار است این چالش را بررسی کنیم و برای آن مثالی بسازیم باید مثال ما در سطح جهانی باشد نه روشنفکر ایرانی - این مسئله سطح بحث را تقلیل می‌دهد -

نامدار - بحث شما کاملاً منطقی است - اگر ما به این سمت کشیده شدیم فقط برای معلوم کردن سطح بحث بود -

مهدوی زادگان - اتفاقاً یکی از چالشهایی که فراروی انقلاب اسلامی هست این است که غرب تمایل دارد بیشتر ما را درگیر همین سطح نازل فهم مدرنیته توسط روشنفکر ایرانی کند - تا با آن آپشخورهای اصلی اندیشه‌ی مدرنیته درگیر نشویم - مسلمانان و در رأس آنان ایرانیان سابقه‌ی خوبی در ارتقاء سطح فرهنگ و تمدن بشری دارند - انتقال علوم تمدن یونانی به قرون وسطی از ناحیه‌ی مسلمانان که زمینه‌های ظهور نوزایی در اروپا بود - بهترین چشم انداز صحت این ادعا است - به نظر می‌رسد در دوران جدید - غریبه‌ها تمایلی نداشته باشند جایگاه انحصاری خود در انتقال علم را از دست بدهند برای همین تلاش می‌کنند ما را در سطح نازل مدرنیسم در داخل درگیر کنند -

فتح الهی - و ما به دام این تمایل افتادیم و همین سطح نازل فهم روشنفکری را پیوسته مترادف مدرنیته تلقی می کنیم.

مهدوی زادگان - اگر این کار را می کنیم برای این است که می خواهیم بگوئیم تمایل داریم از سطح این فهم عبور کنیم. انقلاب اسلامی عملاً زمینه های عبور از سطح نازل فهم مدرنیسم را که روشنفکری ایرانی، نزدیک به دوست سال مانع درک اصلی آن بود فراهم ساخت.

فتح الهی - پس این بحث را تحت لفظ مدرنیته انجام ندهیم تحت لفظ سطح نازل فهم مدرنیته توسط روشنفکرهای ایرانی انجام دهیم. چون اینها دیدگاه مدرن نیستند. شما عملاً چیزی را برای این جریان اثبات می کنید که در حقیقت در ذات و ماهیت این جریان وجود ندارد.

مهدوی زادگان - بهر حال نمی توانیم اینها را ندیده بگیریم شما وقتی چراغی روشن می کنید پرتو نور این چراغ در منشاء اولیه اش بسیار روشن و خیره کننده است اما وقتی به داخل پستی می زوید از شعاع روشنایی و پرتوافکنی این منبع نور کاسته می شود ولی شما نمی توانید بگوئید که این پرتو نور اندک از شعاع آن منبع نور نیست.

نامدار - آقای دکتر فتح الهی کلیات بحث شما پیرامون مفهوم مدرنیته وارد نمی کنیم و یقین هم داریم که تمایل غرب این است که اگر فرار است با انقلاب اسلامی از جنبه نظریه پردازي و حوزه نظام سیاسی درگیر شود یا همین سطح درگیر شود. ما هم با طرح این مباحث دنبال این هستیم که بگوئیم می خواهیم از این سطح عبور کنیم. برای همین است که امام خمینی (ره) در بحث نظریه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی اقبال چندانی به چالش های کم مایه و میانه مایه روشنفکری ایرانی نشان نمی دهد و سطح بحث را متوجهی گرایشهای چپ و راست مدرنیته می کند. اگر فرار است چالش فکری یا تعامل تمدنی اتفاق بیفتد باید با آن رگه های اصلی تفکر غربی باشد که در رأس این رگه ها متفکران بزرگی چون دکارت، کانت، هگل و غیره خوانیده اند. روشنفکری در ایران، قابلیت لازم را برای چالش فکری یا تعامل تمدنی ندارد و در طول تاریخ حیات خودش نیز این ناتوانی را اثبات کرده است. چون جریانی که از ابتدا همه چیز را انکار کند و فتوای تعطیلی عقل و بستن باب تفکر و تقلید می چون و چرا را صادر کند صلاحیتی برای تعامل با چالش فکری نخواهد داشت.

آسهایی که فتوای تعطیلی عقل را دادند قابل بحث نیستند. بنابراین هدف این است که با

بحث و تفحص: این جریان واسط میان مایه حذف شود و متفکران انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی خودشان را با لایه‌های اصلی تمدن غربی در چالش ببیند. در این چالش ممکن است در بسیاری از مفاهیم، تعاریف، ایفای نقش‌ها و ارکان اندیشه به همسازی برسیم و ممکن هم هست که بطور کلی سختی بین این دو جریان فکری بزرگ بوجود نیاید. اما تردیدی نداریم که نتیجه‌ی این چالش هر چه باشد به نفع تمدن بشری است. اما شرط لازم این بحث، حذف خرده متفکران جهان سومی است که در همان قالبهای ساخته شده‌ی ایدئولوژیهای تمامیت‌گرای مدرنیسم گرفتار هستند. یعنی همان رویه‌ی تجاوز طلبی بورژوازی که استعمار زائیده این رویه است.

در هر صورت با حضرت‌عالی موافق هستیم که این سطح از بحث، صرفاً یک سطح گذار است و نمی‌تواند مطلقاً تحت عنوان مدرنیته نفی شود. چون روشنفکری ایرانی متأسفانه قابلیت لازم را برای تعامل فکری از یک طرف و نمایندگی واقعی جریان مدرنیته در ایران را از طرف دیگر ندارد زیرا در دامن تقلید زائیده شده در حالیکه روشنفکری به تعبیر کاتلی جریانی است که شجاعت بکارگیری عقل و مخالفت با تقلید را دارد بنابراین جریانی که از ابتدا چنین شجاعتی در ایران بخرج نداد نمی‌تواند روشنفکر باشد.

مهدوی زادگان - نمونه‌ای را خدمت شما عرض کنم: بسیاری از مقونی که در غرب پیرامون انقلاب اسلامی نوشته شده بدلیل سلطه‌ی همان تفکر مدرن فاقد ریشه یابی آیشخورهای اندیشه های امام (ره) هستند و تلاش می‌کنند به هر طریق ممکن اثبات کنند که نظریه‌های امام یک نظریه شاذ و فاقد هویت تاریخی است. نتیجه این بحث آن است که با رحلت امام نیز لزومی برای بقای اندیشه‌ی وی وجود ندارد. می‌بینیم که چنین چالش‌هایی ریشه در غرب دارد و همان ریشه‌ها دامنه‌اش به داخل کشیده می‌شود. لذا در بررسی پیشینه‌های تاریخی انقلاب اسلامی متفکران بزرگی حذف می‌شوند. در حالیکه امام شاکرد بزرگانی مثل آیت الله شاه آبادی و غیره است. اگر قرار است انقلاب اسلامی را تحلیل کنیم باید به این اساتید توجه کنیم اما در بررسی‌های اینها اصلاً جایی برای این متفکران وجود ندارد.

ناصر - یا در بسیاری از نوشته‌ها اینگونه القاء می‌شود که مرحوم آیت الله بروجردی میانه خوبی یا سیاست و غیره نداشته است در حالیکه میدانیم بهترین یاران امام در حوزه سیاست، شاگردان مرحوم آیت الله بروجردی هستند. خوب باید در آسوزه‌های این متفکر چیزهایی باشد که شاگردان این حوزه اینگونه زمینه‌های دگرگونی‌های سیاسی را فراهم می‌کنند.

مهدوی زادگان - دقیقاً همینطور است و خیلی از این موضوعات وجود دارد که تحصیل

کردگان آموزش‌های مدرن در سطوح تحلیل خود توجهی به آن نمی‌کنند - آنها دنبال کانت، مارکس و هگل در انقلاب اسلامی هستند - تا باور کنند که انقلاب اسلامی هم یک انقلاب جهانی است و معلوم نیست این چه منطقی در تحلیل است؟ این سطحی‌نگریها را در تحلیل انقلاب اسلامی می‌بینیم. **نمادار** - بحث اصلی ما هنوز به پایان نرسیده و در زمینه‌های بحث هستیم - اما برای این نشست بیش از این وقت نداریم - ضمن تشکر از بزرگواری اساتید محترم، جمع بعدی بحث را عرض می‌کنم و بقیه‌ی مباحث را به گفتگوهای بعدی ارجاع می‌کنیم.

جمع بعدی:

سوالی که مطرح شد این بود که در حوزه نظریه پردازی، انقلاب اسلامی با چه چالش‌هایی روبرو است - منحصراً مسائلهای اساتید بزرگوار این بود که:

۱- برای اثبات اصالت انقلاب اسلامی باید رابطه‌اش را با تحولات تاریخی ایران، نسبتش با جهان، نسبت جهان با انقلاب اسلامی و نسبت انقلاب اسلامی را با آموزش‌های اصلی پیامبر اسلام (ص) روشن کنیم این یک فضای تاریخی است و ضرورت دارد روی آن بحث شود.

۲- در بحث چالش‌های نظری دو شیوه بحث مطرح شده است یکی چالشی که جهان با انقلاب اسلامی در حوزه‌های اندیشه دارد و دیگری چالش‌هایی که انقلاب اسلامی با جهان دارد.

۳- به نظر من مشخص در بحث رسیدیم و آن اینکه اگر چه ممکن است موضوعات مسائلی و سؤالات ما با جهان مشترک باشد اما هیچ دلیل عقلی و تاریخی نداریم که پاسخها را هم براساس پاسخهای دیگران ارائه دهیم. ممکن است پاسخهای ما با توجه به باورها و ارزش‌هایی که بدان معتقد هستیم متفاوت از پاسخهای دیگران باشد. همچنانکه انقلاب اسلامی پاسخی به تحدد طلبی مردم ایران در دوران معاصر بود.

۴- انقلاب اسلامی در حوزه چالش‌های نظری دو کار بزرگ کرده است: یکی ارائه تعاریف جدید از مفاهیم و دیگری تعاریف جدید نقشها در حوزه نسبت انسان با انسان، انسان با جامعه، انسان با تاریخ و انسان با طبیعت.

۵- انقلاب اسلامی بطور کلی سلطه‌ی دو بیست ساله‌ی نقش واسطه‌ی روشنفکری کم مایه و میان مایه را برای فهم مدرنیته مدرنیسم و مدرنیسمیون در ایران بهم زد و برای فهم قدرت مستقیماً به ضایع و متون اصلی مراجعه کرد.

۶- برای درک نقش جهانی انقلاب اسلامی باید از سطوح مباحث هاشمی‌های جریان روشنفکری میان مایه گذر کرده و با لایحه‌های اصلی تمدن مدرنیته چالش فکری فلسفی و سیاسی کرد.